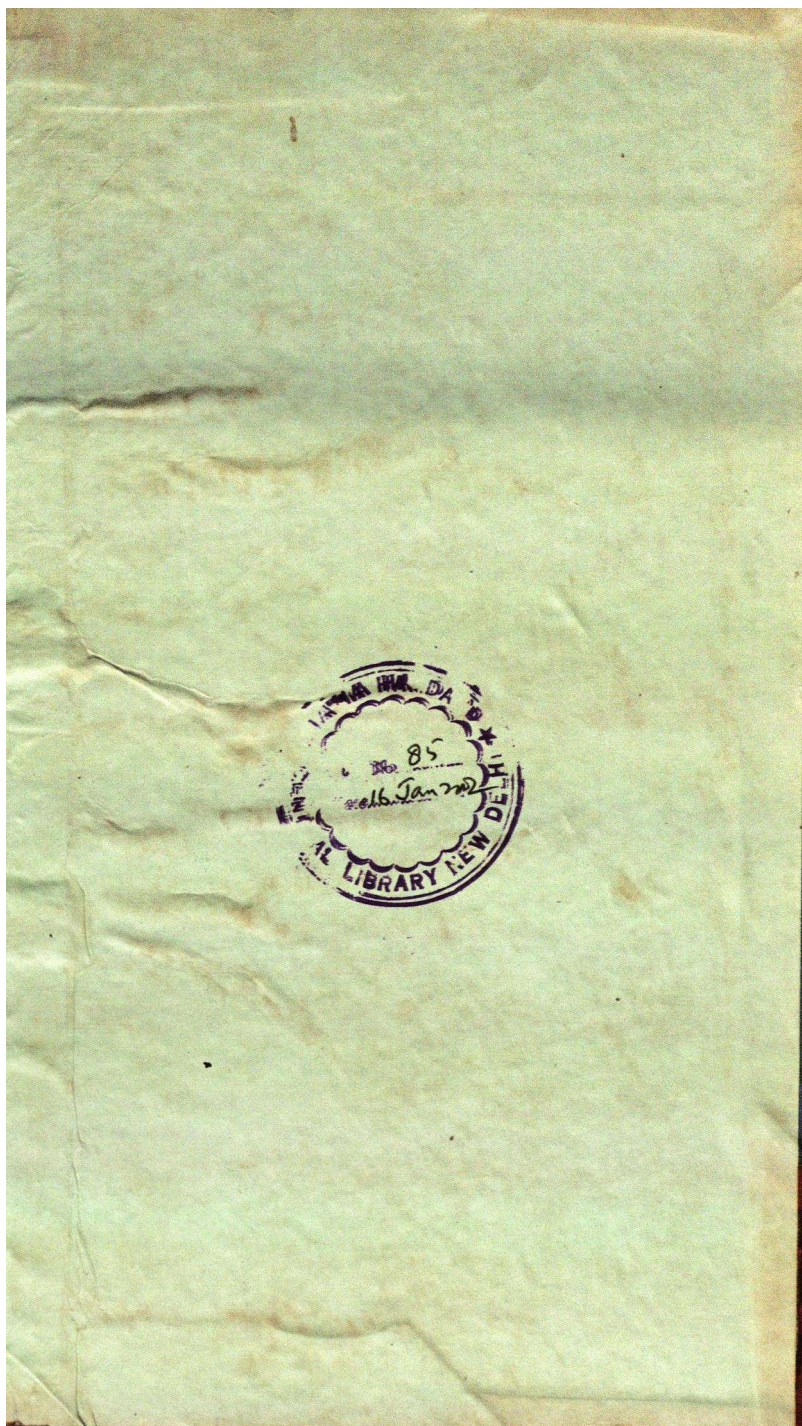




891.551
B97 B

مکتبہ اسلامیہ
HAMBURG
قسم المخطوطات
مسکون

FUMIGATED

۲۰
برهان صدیقی

۳۳۹۷

بسم الله الرحمن الرحيم

گرین نیایش نغمه گاه دارای عرشین
خسروندگار جهان خدا زبان آفرینی زبانم کث
بزه کارم ای داور کرده کار نیامزم ای پاک آمرزگار
ندارم زبانی میوز ششگری چه آرام بگفتن در آن داوری
تو دانی که نادانیم کردیست بمن آه من شده چیره دست
پرستندگی کن تو از کار من بده راستیها بکار من
که چون بنده آیم نیایش گرا رنکار تو باشم ستایش گرا
فلک

کران بچو پاک شوم نیک روز	ده خود تو حشتم فرد
خدا و خداوند خوانم ترا	بوشن دای که داتم ترا
کنم بند گیمانیاش گرا	شسم دای که بنم ترا
شکافم همه راز نو و کهن	شتم کشادی که شنوم سخن
به بنجار کج رست بشافتم	ز تیره بختی ندر میاشتم
بسر او پندار کارم همه	بره و زشته کارم همه
بگیتی درون سودبار آیدم	مهر آنچه بکار آیدم
شنیدم همه هر چه بود باد	مهمه هر چه سودم نداو
دل من ازین کار خوبستیش	غم اکنون من از کار خویش
بریش دروغم تو هر گم گنار	بمانی من مکن سودبار
دم خون شدای داو مهر بان	باز زشته کاری بدیدیم زبان
چه چاره کنم وای من وای من	بر کشیدم ز تو اهر من
بود شمع من بختین رستن	هراکگاهم شد این رستن

باین رشته کاری که آمد بکار
 درون روانم بسیار فگار
 کنون گریه خون سزایم بود
 مگر طفت تو جان فراقم بود
 نشونده گوشم نابا خرد
 ندیده که راه ترا بسگرد
 تو چشم کشا تا به بینم ترا
 بفرگاهت آیم نیایشگر
 گران کوشی من تو کیسوی کن
 که از رستکاری بشنوم خن
 پس ندیده کاری رستم نجات
 نیایم خسته امید به بر راه راست
 تو بجا من راه پاکان خویش
 بکن پیرو در دماکان خویش
 روانم بکوی خودت خاک کن
 ز گرد گناه هم میکل کن
 بن دشتی تابدا نم ترا
 ز بانم کشا تا بخوانم ترا
 هر آینه که موخی فز
 بتابندگی کن غیب من جود
 به پندار نتوان زاریستن
 بود پاشکن هرزه بشتن
 اگر بر فزری تو در یاشم
 بود نور خورشید و مه باشم
 ز بانم بکن پیرو رستی
 بدارش همه دواز کاستی